

متدولوژی مفهوم‌شناسی: از فروکاستگی مفهومی تا فروکاستگی پدیدارشناسانه بررسی موردی مفهوم سیاست در متن اندیشه مسلمانان

جلال درخشه^۱

ابا صالح تقی‌زاده^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۵

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۲/۱۰

چکیده

یکی از مسایل مهم در فهم ساحت اجتماعی، سخن گفتن از روش است. تا تحولی در عرصه روش‌شناسی رخ ندهد، جهشی نیز در تولید و آفرینش جدید و متفاوت در حوزه علوم اجتماعی اتفاق نخواهد افتاد. پژوهش حاضر در آمدی است به معرفی روشی جدید در ساحت علوم اجتماعی، البته در سطح خردتر مفهوم‌شناسی، تا گامی در جهت نیل به هدف مورد نظر برداشته شود. پرسش اصلی متن حاضر را می‌توان اینگونه بیان نمود: چگونه توان فهم نسبت به یک مفهوم حاصل می‌شود و چگونه آن مفهوم برای ما معنادار می‌شود؟ به عبارت دیگر روش‌شناسی شناخت یک مفهوم در حوزه علوم اجتماعی چگونه باید باشد؟ بر این اساس با بهره‌گیری از آموزه‌های ویتگنشتاین متأخر، اولاً مقوله‌ای بسیار مهم در ساحت علوم اجتماعی یعنی متدولوژی مفهوم‌شناسی که عموماً نسبت به آن بی‌توجهی می‌شود، مورد بحث قرار می‌گیرد، چرا که عموماً پژوهشگران علوم اجتماعی مفاهیم را آن‌گونه که باید معنا کنند، معنا نمی‌کنند و از این رو دچار اختلالی زبانی به نام «فروکاستگی مفهومی» می‌شوند. ثانیاً سعی شده بواسطه معرفی روش و قالبی نو، تحت عنوان «فروکاستگی پدیدارشناسانه»، مسیری جدید جهت فهم و معنابخشی واژگان تاثیرگذار در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی پیشنهاد شود. در نهایت نیز این روش به عنوان نمونه در مورد مفهوم سیاست در شبکه مفهومی- زبانی اندیشمندان مسلمان مورد بررسی قرار گرفته است، تا به صورت عملی نیز روش فروکاستگی پدیدارشناسانه پیاده شود.

واژگان کلیدی: مفهوم‌شناسی، ویتگنشتاین، فروکاستگی مفهومی، فروکاستگی پدیدارشناسانه،

سیاست، مسلمانان

۱. استاد علوم سیاسی در دانشگاه امام صادق (ع) j.dorakhshah@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری از علوم سیاسی در دانشگاه علامه طباطبایی Taghzadeh307@gmail.com

مقدمه: فروگاستگی مفهومی و متدولوژی روش‌شناسی

به نظر می‌رسد تا به امروز تلاش اندکی در رابطه با شناخت مفاهیم در علوم اجتماعی صورت گرفته است. تلاش‌ها عمدتاً معطوف به شناخت اندیشه‌ها شده است و این نکته که شناخت هر اندیشه متوقف بر شناخت مفاهیم به کار گرفته در آن است اغلب مورد غفلت قرار می‌گیرد. کتب علوم اجتماعی به بررسی اندیشه‌ها می‌پردازند اما به بررسی مفاهیم اهتمامی ندارند. این عدم التفات به اهمیت شناخت مفاهیم زمانی خود را بهتر نشان می‌دهد که پژوهشگر بخواهد به صورتی «تاریخی» یا «مقایسه‌ای» به اندیشه‌ها توجه کند. به عبارت دیگر، مثلاً مفهوم «عدالت» را از یونان باستان تا اندیشه مسلمانان و تا اندیشه مدرن بررسی کند. یا اینکه در پروژه‌ای متفاوت، به مقایسه آراء یک اندیشمند مسلمان و یک اندیشمند غربی در رابطه با «نظریه عدالت» بپردازد. در این دو پروژه، عدم التفات به مقوله «چگونگی شناخت مفاهیم» تأثیرات زیادی خواهد گذارد. بر همین اساس پژوهش حاضر تلاش خود را بر چگونگی شناخت مفاهیم در حوزه علوم اجتماعی متمرکز نموده است تا بتواند در این مسیر حداقل ورود پیدا کند.

سوال اصلی این است که چگونه توان فهم نسبت به یک مفهوم حاصل شده و آن مفهوم برای ما معنادار می‌شود. پرسش از معنا یا معانی واژه آنگاه اهمیت افزونتری می‌یابد که در قالب علوم اجتماعی و انسانی طرح شود. پژوهشگران علوم اجتماعی همواره بر مبنای واژگان و مفاهیم، واقعیات اجتماع را می‌بینند و رصد می‌کنند. همانگونه که یک عالم فیزیک با واژگانی چون جرم، نیرو و ماده یک پدیده طبیعی و تجربی را تبیین و تشریح می‌کند، یک عالم اجتماعی نیز با مفاهیم به اصطلاح «خرد و کلانی» چون انسان، سیاست، توسعه و پیشرفت، انسان و اجتماع خود را می‌فهمد و در مقام یک نظریه‌پرداز، با ایجاد تعامل بین این مفاهیم، تبیین و شناختی خاص و جدید پیش روی می‌نهد. اما نکته آن است که در ابتدا نیز گفته شد، یک مفهوم را چگونه باید فهمید و در عبارتی روشن‌تر روش‌شناسی شناخت یک مفهوم و یا یک واژه چگونه باید باشد؟

در نوشتار حاضر سعی می‌شود نشان دهیم که سیستم متعارف مبتنی بر «تعریف» به سبک و سیاق و قالب لغت‌نامه‌ای جهت فهم واژه‌ها روشی ناکارآمد و حتی خطرناک است. ناکارآمد به آن دلیل که چنین روش‌هایی سبب دریافتن معنا یا معانی مفاهیم نمی‌شود و خطرناک چرا که واژه فهم نشده به راحتی به عنوان مبنای تحلیل یا نظریه‌پردازی قرار گرفته و «اختلالی مفهومی-زبانی» چارچوبه اندیشه یک پژوهشگر و به تبع او «نظام دانش» را فرا می‌گیرد. با



بهره‌گیری از آراء ویتگنشتاین متاخر نشان خواهیم داد که معنای یک واژه تنها با جاگیر شدن در چارچوبه زبانی خود فهم می‌شود. چنانچه واژه‌ای از «شبکه مفاهیم» زمینه‌مند^۱ خاص خود، که تبیین‌کننده مدلولات واژه باشد، خارج گردد، چون ظرفی تهی از مظروف، لغتی بی‌هویت و بی‌معنا می‌گردد و این البته به معنای آن نیست که قابلیت استفاده شدن را از دست خواهد داد. اختلالات مفهومی - زبانی پیش گفته زمانی رخ می‌دهد که واژگان به دلیل غفلت از زمینه شکل‌گیری مفاهیم، فهمیده شوند و در توصیفات «علمی» و نظریات مختلف به کار روند. استعمال این چنینی واژگان پژوهشگر یا نظریه‌پرداز را آزاد می‌گذارد که به سادگی واژگان و کلمات را کنار هم بنشانند و به اصطلاح معنادار کند، در حالی که آگاهی نسبت به جایگاه مفاهیم در «بازی‌های زبانی‌شان»^۲، امر کاربست واژگان در نظریه‌پردازی و تبیین را دشوار کرده و محدود می‌سازد و این چنین است که مسئولیت سنگین متدولوژی مفهوم‌شناسی «توضیح و اوضاحت» می‌شود. چنانچه مفهومی، در چارچوب زبانی زمینه‌مند خاص خود بررسی نگردد، پدیده‌ای که آن را می‌توان «فروکاستگی مفهومی» نامید رخ خواهد داد. بر این اساس واژه از معنای خود جدا شده، فروکاسته شده، و در دیگر جای فهمیده می‌شود؛ کاری که فرهنگ‌های لغت به خوبی از عهده آن برآمده‌اند! بنابراین عدم فهم واژه در زمینه و متن متبوع، نه تنها دست اندیشه ما را از معنا کوتاه می‌کند، بلکه بررسی مسائلی چون تضاد، تعامل و تحول مفاهیم را نیز بی‌پاسخ خواهد گذارد.^(۱) در نوشتار حاضر ابتدا آراء ویتگنشتاین متاخر در رابطه با مفهوم‌شناسی بررسی شده و تلاش می‌شود، ظرفیتی از اندیشه‌های وی در راستای هدف پروژه حاضر پیدا شود. سپس منظور از «فروکاستگی پدیدارشناسانه» را در متدولوژی مفهوم‌شناسی شرح خواهیم داد و در نهایت مفهوم «سیاست» را بر اساس آنچه که بیان نمودیم در چارچوب اندیشه مسلمانان، معناکاوی خواهیم نمود.

ویتگنشتاین متاخر و مفهوم‌شناسی

ویتگنشتاین در رابطه با فهم معنای واژه‌ها راه‌های متفاوت و متعارضی را پیش روی نهاد. او در «رساله منطقی-فلسفی»^۳ خود بر نظریه‌ای تاکید کرد که در «پژوهش‌های فلسفی»^۴ آن را نفی و البته

1. contextual
2. Language- games
3. Tractatus logico-philosophicus
4. Philosophical investigations



به بیان بعضی تکمیل نمود. ویتگنشتاین متقدم در رساله، چون کانت که به دنبال نقد و شناسایی حدود اندیشه آدمی بود، سعی داشت ساختار و حدود مطلق زبان را نشان دهد. او نظریه تأثیر گذار خود را با عنوان «نظریه تصویری معنا»^۱ در رابطه با چگونگی فهم معانی واژه‌ها و زبان ارائه نمود. بنابر نظر او واژه‌ها همچون اسم‌هایی به «چیزهای واقعی» ارجاع دارند، دقیقاً همان کار کردی که خط هیروگلیف در مصر باستان داشت و لغات حامل تصاویر واقعیات بودند. ویتگنشتاین می‌نویسد:

در راستای فهم جوهر گزاره‌ها می‌توان خط هیروگلیف را در نظر آورد، خطی که واقعیاتی را که توصیف می‌کند، به نمایش در می‌آورد و از همین خط، خط الفبایی پدید آمد، بدون آنکه طبیعت تصویری خود را از دست دهد (ویتگنشتاین، ۲۰۰۹، ۴-۱۶).

از این رو گزاره‌های اخلاقی و مشابه آن، گزاره‌های «ناممکن‌اند»، چرا که در قالب لغات نمی‌توان چیزی فراتر از واقعیات را تصویر کرده و بیان نمود (همان، ۶-۴۲). اما ویتگنشتاین در اثر متاخر خود، نظریه تصویری معنا را کنار گذاشت و معتقد شد معنای یک واژه تنها در کاربرد و استعمال است که فهمیده می‌شود. اگر واژه در رساله چون آئینه عمل می‌کرد، در پژوهش‌ها به ابزار تشبیه شده است. «به یک جمله به عنوان یک ابزار نگاه کن و به معنای آن به عنوان کاربرد» (ویتگنشتاین، ۱۱، ۴۲۱، ۱۹۸۹) ویتگنشتاین به تجزیه و تحلیل مرسوم که بر آن است که می‌توان معنا را در تعریف گنجانند، چیزی که وی در رساله نیز توصیه کرده بود، حمله برد، چرا که «فرض بر این است که اشیایی که کلمه‌ای بر آن‌ها دلالت می‌کند دارای عامل مشترکی هستند، نه اینکه که مانند چهره‌های اعضای یک خانواده به هم شبیه باشند» (پیرس، ۱۳۸۷: ۱۱۱). واژه‌ها و مفاهیم در نوع مفهوم‌شناسی ویتگنشتاین در زمینه زبانی شان فهم می‌شوند. همان‌طور که نمی‌توان برای واژه «بازی» تعریفی مشخص ارائه نمود، مفاهیم دیگر را نیز نمی‌توان بواسطه ارائه تعریفی مشخص، ثابت و غیر زمینه‌مند شناخت. یک واژه ممکن است در چارچوب‌های زبانی مختلف، صاحب معانی متفاوتی شود و شباهتی نیز نتوان بین تمام این معانی پیدا کرد که نهایتاً امکان تعریفی ثابت و قاعده‌مند برای واژه بوجود آید، شباهتی هم اگر بتوان یافت، شباهتی همچون شباهت اعضای خانواده که «هم پوشانی و تقاطع» دارند، خواهد بود (ویتگنشتاین، ۱۹۸۹، ۶۷) هر مفهوم تنها در نوع استعمال در بازی زبانی خودش فهم شده و آموخته می‌شود.^(۲) «زبان را وقتی می‌توان گفت آموخته ایم که بتوانیم بازی‌های زبانی مختلفی را که مجموعاً تشکیل زبان می‌دهند، بازی کنیم؛ یعنی هنگامی که طریقه استعمال کلمات را برای مقاصدی مانند: سوال کردن، توصیف اشیاء و امور، امر دادن، خواهش کردن، وعده کردن، ارزیابی کردن، محکوم ساختن و نامیدن آموخته



باشیم) (هارتناک، ۱۳۵۱: ۸۶)، همان‌طور که آموختن اسامی ابزارها برای یک شاگرد بنا کافی نیست و او نیاز دارد تا بیش از آن بداند تا «شاگرد بنا» باشد و تا بفهمد وقتی استادش می‌گوید: «تخته»، منظور جمله امری است با این معنا که «تخته را برای من بیاور» (ویتگنشتاین، ۱۹۸۹، ۱۹). پرسشی که در اینجا می‌توان طرح نمود این است که اگر نوع استعمال واژگان در زبان آن‌ها را معنادار می‌سازد، اصل زبان و بازی‌های زبانی چگونه معنادار می‌شوند؟

بیایید بحث را به گونه‌ای دیگر طرح نماییم. اگر ویتگنشتاین در پژوهش‌ها در پاسخ به این پرسش که چه چیز بیان صحیحی بر وجود جهان است، معتقد شد که «وجود جهان همان وجود زبان است» و «جهان محصور در پس کلمات است»، باز می‌توان پرسید، چنانچه وجود جهان وابسته به وجود زبان است، پس بیان صحیح بر وجود زبان چیست؟ به عبارت روش‌تر زبان خود بر چه عنصری تکیه دارد؟ جواب روشن ویتگنشتاین به این پرسش زندگی انسانی یا به تعبیر او «صورت زیستن»^۱ است (کشیک، ۲۰۰۸، ۱۱۲). «در نظر او ما زندگی را تصادفی و بی اهمیت تلقی می‌کنیم، از آنجا که همیشه خود آشکار^۲ و گشوده برای دیدن است و در نتیجه نسبت به آن غفلت می‌کنیم... زندگی همان چیزی است که واقعاً اهمیت دارد» (همان).

در نظر ویتگنشتاین سبک زیستن انسان‌ها با هم به صورت عادی سبب شکل‌گیری بازی‌های زبانی و به تبع آن معناداری واژگان، کلمات و مفاهیم می‌شود. «تصور نمودن یک زبان به معنای تصور نمودن یک صورت زندگی است» (ویتگنشتاین، ۱۹۸۹، ۱۹). صورت‌های زندگی آنقدر اهمیت دارند که ما انسان‌های با سنت‌ها و نوع زیستن متفاوت را نمی‌توانیم بفهمیم، همان‌طور که «اگر شیر می‌توانست سخن بگوید، ما نمی‌توانستیم او را بفهمیم» (همان، ۲۲۳). از این رو زبان تماشاگری بی طرف در زندگی انسان‌ها نیست، بلکه بازیگری فعال است که ذیل بازی‌های زبانی و صورت‌های زندگی عمل می‌کند. صورت زندگی آن چیزی نیست که ما خود را مطابق آن می‌سازیم^۳، بلکه چیزی است که در آن شریک می‌شویم^۴ و بواسطه آن توان گفتگو، فهمیدن و فهمیده شدن را می‌یابیم. کسانی که صحبت می‌کنند، به زبان ما معنا می‌دهند و کسانی که با ما زندگی می‌کنند، تجربه معناداری برای زیستن می‌سازند. معنا در اندیشه ویتگنشتاین در میان و بطن زندگی ما سکنی گزیده است. (کشیک، ۲۰۰۸، ۱۲۱). ویتگنشتاین به هر حال نشان می‌دهد معنای یک واژه یا مفهوم نه در کلام گوینده است و نه در پیش شنونده و نه حتی در خود آن کلمه

1. form of life
2. self- evident
3. correspond to
4. participate in





و یا گزاره مشتمل بر آن. معنای یک واژه و گزاره تنها در زمینه و بستری است که در آن استعمال می‌شود. جدا از این وضعیت، یک گزاره یا یک مفهوم به سادگی فاقد معناست (همان، ۱۱۹). وظیفه فلسفه نیز نشان دادن اختلاط‌های زبانی است، چرا که «اینگونه خلط مبحث‌ها و زیاد ساده کردن مطالب، به نظر ویتگنشتاین چنان در ذهن ما رسوخ کرده است که حتی متوجه آن‌ها نمی‌شویم. وجود مسئله فلسفی علامت سوء فهم منطقی لغت است» (هارتناک، ۱۳۵۱: ۹۹). کارکرد فلسفه توصیفی محض است و به این مسئله می‌پردازد که مفاهیم و جملات مختلف ذیل بازی‌های زبانی متبعشان چگونه عمل می‌کنند، تا از هر گونه سوء تفاهم مفهومی و معنایی دوری شود. از این روست که برهان فلسفی با توضیح آنچه در ظاهر واضح است، مسائل فلسفی به وجود آمده را حل نمی‌کند، بلکه منحل می‌سازد. زیرا نشان می‌دهد، شکل‌گیری مسئله از خطایی در استعمال مفاهیم و گزاره‌ها حاصل شده و با رفع سوء تفاهم، خودبخود ناپدید شده و از میان می‌رود (همان: ۱۰۰ و ۱۰۱). ویتگنشتاین همین مطلب را در مثال معروف خود بیان نموده است: «هدف شما در فلسفه چیست؟ نشان دادن راه خروج مگس از بطری مگس‌گیر» (ویتگنشتاین، ۱۹۸۹، ۳۰۹). پر واضح است که راه خروج دقیقاً همان راه ورود است و راه حل مسائل فلسفی، همان راه شکل‌گیری آن می‌باشد. در یک کلام می‌توان گفت، در نظر ویتگنشتاین حل مسائل فلسفی بواسطه مفهوم‌شناسی و یا گزاره‌شناسی بر طبق نوع استعمال و با لحاظ نمودن بازی‌های زبانی خاص تحصیل می‌شود. به زعم او کلمات، ممکن است در عین اشتراک در لفظ، معانی متفاوتی بواسطه نوع کاربردشان در بازی‌های زبانی متفاوت پیدا کنند. شناخت معنای یک مفهوم به صرف ارائه تعریفی لا اقتضاء به دست نمی‌آید، بلکه با فهم آن ذیل کاربردی که در شبکه زبانی خاصی از مفاهیم دارد، فراهم می‌شود.

فروکاستگی پدیدارشناسانه و متدولوژی مفهوم‌شناسی

دیدیم که معنای یک واژه یا یک مفهوم در اندیشه ویتگنشتاین بر نمود خود در استعمالات و کاربردهای زبانی استوار بود و عدم فهم یک مفهوم در چنین جایگاهی، سبب ایجاد نارسایی، اختلال و سوء تفاهم‌های زبانی می‌گردید. حال سوالی که در این بخش مطرح می‌کنیم این است که آیا می‌توان چپستی مدلول معنای ظهور یافته در نوع کاربرد را نشان داد؟ به دیگر سخن آیا مفهومی که در شکلی از بازی زبانی، در زمینه‌ای خاص عمل می‌کند را می‌توان به طریقی که خود مبین نوع استعمال و کاربرد باشد، به تصویر کشید؟

می‌توان گفت روش مناسب جهت بازیابی مدلول مفهوم، بازنمایی آن در مفهوم یا مفاهیم

دیگر و در «شبکه‌ای از مفاهیم» است. به واسطه این «فرافکنی در فهم»، تمایز معنایی یک واژه در شبکه‌های مفهومی متفاوت نشان داده خواهد شد. این روش را «فروکاستگی پدیدارشناسانه» می‌نامم. فروکاستگی پدیدارشناسانه در اینجا جهتی «رو به عمق» دارد، عمقی که به ذات و دانسته‌ای ناب ختم نمی‌شود، آن گونه که در پدیدارشناسی هوسرلی ختم می‌شود، بلکه راه به «مفاهیم قوام بخش» می‌یابد. حرکت اندیشه‌ای رو به پایین در این نوع فروکاستگی بر آن اساس نیست که «باید به سوی خود چیزها رفت»^(۳)، که البته باید رفت، اما نه آن خود و ذاتی که جوهره ثابت مفاهیم و چیزها را به ما بنمایاند، بلکه آن خودی که در متن و زمینه‌ای خاص، مفهوم یا مفاهیم قوام بخش چیز بودن یک چیز و یا معنادار بودن یک مفهوم را بر ما پدیدار سازد. به تعبیر دیگر آن مفهوم یا مفاهیمی که به واسطه آن، مفهوم یا واژه‌ای خاص بهتر شناخته شده و بهتر فهمیده می‌شود، و البته که این فهمیده شدن در جریان کاربرد و استعمال مفاهیم در زمینه و صورت خاصی از زیستن حاصل خواهد شد. بنابراین فروکاستگی پدیدارشناسانه در متن حاضر به صورت مشخصی در برابر فروکاستگی مفهومی قرار می‌گیرد. در فروکاستگی مفهومی نگاهی تقلیل‌گرا و غیرزمینه‌مند در شناخت واژه‌ها محوریت می‌یافت، اما در فروکاستگی پدیدارشناسانه، درست بر عکس، سعی می‌شود با فهمیدن واژه در بستر کاربردی و زبانی خاص، مفهوم یا مفاهیم شبکه‌ای و قوام بخش یک واژه بر ما پدیدار شود. در فروکاستگی پدیدارشناسانه یک مفهوم، مسئله کنار گذاردن منابع اطلاع، چون سیستم‌های فلسفی، پیش‌داوری‌ها و حتی جهان‌بودگی نیست، آنطور که هوسرل معتقد است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۷۰)، بلکه موضوع دنبال کردن مفاهیم «هم‌خانواده» و «هم‌سایه» در شبکه مفاهیم است، که اتفاقاً بر مبنای در متن بودگی و چگونگی کاربرد، شبکه شده‌اند و نظام مفهومی را تشکیل داده‌اند. مفاهیم هم‌خانواده، مفاهیمی خویشاوند، طولی و نزدیک به مفهوم مدنظر و مورد مطالعه می‌باشند که ممکن است نسبتی فراتر یا فروتر برقرار کنند. به این صورت بعضی نسبت به مفهوم مورد بحث در شبکه مفهومی - زبانی، کارکردی پایه‌ای و بنیادی‌تر دارند و بعضی نتیجه‌ای و تأثیر پذیر می‌باشند. مفاهیم هم‌سایه‌ای نیز، مفاهیمی در شبکه مفهومی هستند که شاید ربط خانوادگی مستقیم نداشته باشند، اما در فرآیند فرافکنی فهم نقش بسزایی دارند. همان‌طور که برای مفاهیم هم‌خانواده‌ای می‌توان، نسبت دور یا نزدیک را تصور نمود، برای مفاهیم هم‌سایه‌ای نیز چنین نسبتی قابلیت طرح دارد. برای تبیین بهتر می‌توان مفهوم «سیاست» را در نوع کاربردی که در بازی زبانی «رشته علوم سیاسی» دارد، تصور نمود. بر اساس نکات گفته شده در باب چگونگی شناخت یک مفهوم و معنا یافتن آن، مفهوم سیاست را نیز می‌توان در زمینه‌های مختلف، به اشکال متفاوت معنا نمود. یکی از این زمینه‌ها که در آن سیاست معنایی خاص و متمایز می‌یابد، همان‌طور



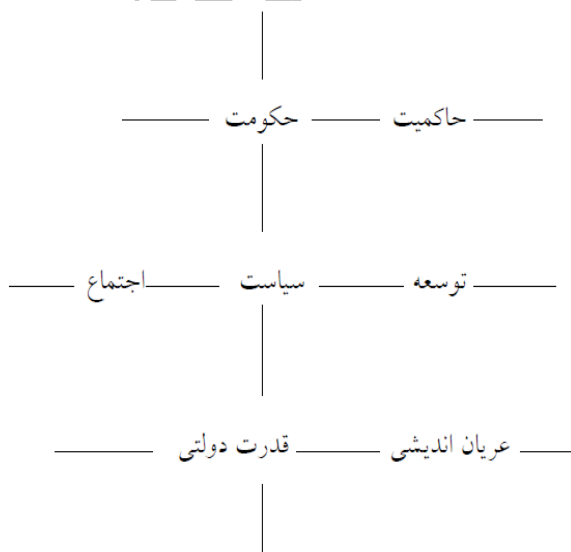
فصلنامه علمی - پژوهشی



متدولوژی
مفهوم‌شناسی...

که گفته شد، بازی زبانی «رشته علوم سیاسی» در زمینه و بستر تاریخ تمدن غرب می‌باشد. بر اساس روش فروکاستگی پدیدارشناسانه باید مفهوم سیاست را به شبکه‌ای از مفاهیم هم‌خانواده و هم‌سایه تحویل نماییم، تا بهتر مدلول خود را بر ما پدیدار سازد. مفهوم هم‌خانواده مفهوم سیاست که با آن نسبتی بنیادین برقرار می‌کند، «قدرت دولتی» می‌باشد. به این معنا قدرت مفهوم سیاست را سامان می‌دهد، به گونه‌ای که کنش‌ها و روندهایی که عنصر قدرت در آن نباشد، نمی‌توان سیاسی دانست. البته قدرتی که در راستای دولت و حکومت باشد و نه آن قدرت که در سازمان و سیستمی غیر آن جریان می‌یابد. مفهوم هم‌خانواده دیگر، در کنار «قدرت دولتی»، «عریان اندیشی» است، که بر آن اساس ادعا می‌شود در سیاست مدرن نگاه، رئالیستی و «غیر هنجاری» است. مفهوم هم‌خانواده تاثیر پذیر از مفهوم سیاست، شامل مفاهیم بسیاری می‌شود، از جمله مفاهیمی چون «حکومت»، «حاکمیت»، «منافع ملی» و...

مفاهیم هم‌سایه‌ای مفهوم سیاست، مفاهیمی عرضی و با اهمیت می‌باشند که عموماً با تمام مفاهیم و واژگان کلی و کلان معنا یافته و در صورتی از زیستن تعاملی رفت و برگشتی برقرار می‌کنند. مفاهیمی چون «اجتماع»، «توسعه» از جمله مفاهیم هم‌سایه‌ای نزدیک می‌باشند. به هر میزان گستره مفاهیم هم‌سایه‌ای و هم‌خانواده را وسیع‌تر کنیم، یعنی مفاهیم هم‌سایه‌ای و هم‌خانواده‌ای دورتر را به شبکه اضافه کنیم، فهم ما از مفهوم مورد بررسی عمیق‌تر خواهد شد.



مجموعه مفاهیم هم‌خانواده و هم‌سایه در نسبت با مفهوم مورد بررسی، مجموعه‌ای تشکیل می‌دهند که ما از آن به عنوان «شبکه مفهومی» یاد نمودیم. بررسی هر مفهوم بنابر آنچه گفته شد، چینی‌شدی جدید و شبکه‌ای جدید می‌سازد. بنابراین ما با شبکه‌های متنوع و مختلفی از مفاهیم در یک سبک زندگی مواجهیم. به عبارت دیگر صورت‌های زندگی انسان و چگونه زیستن او موجبات تشکیل شبکه‌های مختلف و نامحدودی از مفاهیم را فراهم می‌کند، که البته این شبکه‌های مفهومی در ارتباطی معنادار با هم تعامل دارند و همچنین مفاهیم زیر مجموعه آنها. این ارتباط بین مفاهیم در یک شبکه همواره یکطرفه و یا از سطح به عمق نخواهد بود. این سطح و عمق فرضی است و اینجا به دلیل تقریب به ذهن، فروکاستگی پدیدارشناسانه با جهتی «رو به عمق» نشان داده شد، تا وابستگی معنایی مفاهیم در جهتی عمودی بهتر روشن شود. نکته‌ای که باید اینجا مورد توجه قرار گیرد آن است که همان‌طور که گفته شد، مفاهیم تشکیل دهنده شبکه مفهومی، به صورتی انتزاعی و در چارچوب تعاریفی کلی، نمایانده نمی‌شوند، بلکه در آن شیوه که در زمینه خاص خودشان استعمال می‌شوند، معنا خواهند شد و با مفاهیم هم‌سایه و هم‌خانواده خود رفت و برگشتی معنایی خواهند داشت. فروکاستگی پدیدارشناسانه به این صورت عمل می‌کند. ^(۴)

مفهوم‌شناسی سیاست در متن اندیشه مسلمانان

در این بخش هدف آن است که مفهوم «سیاست» بر اساس آنچه پیش از این در رابطه با متدولوژی مفهوم‌شناسی ارائه شد، واکاوی شود. عدم توجه بسیاری از پژوهشگران سیاسی نسبت به چگونگی شناخت معنای یک واژه و مفهوم سبب شده مفهومی چون سیاست ذیل تعاریفی کلی و بدون توجه به اشارات پیش گفته، بررسی شود و به این شکل با نگاهی امتدادی و روندی و نه گسستی و چارچوبی مفهوم سیاست در زمینه‌های مختلف از یونانی گرفته تا اسلامی و تا غربی به اصطلاح معنادار شود. در اینجا سعی می‌شود با بررسی نوع کاربرد و استعمال مفهوم سیاست در اندیشه اندیشمندان مسلمان، مستقیم و غیرمستقیم تمایزات مفهومی سیاست در متن اندیشه سنتی اسلامی و زمینه غربی، که پیش از این اشاره مختصری به آن شد، مورد مذاقه قرار گیرد. در ادامه به واسطه روش «فروکاستگی پدیدارشناسانه» مفهوم سیاست در شبکه مفهومی «فرضی» جاگیر خواهد شد. البته باید اشاره نمود تمایزی که در اینجا به صورت تلویحی پیش رو قرار می‌گیرد، بیشتر در معنای تفاوتی است که میان زمینه سنتی و مدرن در



فهم سیاست وجود دارد. بر این اساس ممکن است بتوان اندیشمند مسلمان و معاصری را یافت که در مفهوم‌پردازی بیشتر با زمینه اندیشه غربی نزدیک باشد و نه با زمینه‌ای که مثلاً ما فارابی را در آن قرار می‌دهیم.

اما پیش از آن توضیح مختصری از جایگاه سیاست و چگونگی استعمال و کاربرد آن در نظریات اندیشمندان مسلمان لازم به نظر می‌رسد. بر اساس سنت رایج در بررسی اندیشه سیاسی مسلمانان، عموماً سه عرصه اصلی فکری مورد بررسی قرار می‌گیرد: قلمرو فلسفه سیاسی، قلمرو شریعت‌نامه‌نویسی و قلمرو سیاست‌نامه‌نویسی. در اینجا با عنایت به همین سه قسم قلمرو فکری، تاملی مختصر بر آراء و اندیشه‌های نمایندگان برجسته و تاثیر گذارشان یعنی به ترتیب فارابی، غزالی و خواجه نظام الملک صورت می‌گیرد.^(۵)

ابونصر محمد فارابی در کتاب «اندیشه‌های اهل مدینه فاضله» مقوله سیاست را ذیل مفهوم «اجتماع مدنی» طرح نموده است. در نظر او رسیدن انسان به کمال تنها در سایه اجتماع محقق می‌شود. او در فصل بیست و ششم همین کتاب بر روال مشائیان، انسان را مدنی بالطبع دانسته و یاد آور شده است که «خیر افضل و کمال نهایی نخست به وسیله اجتماع مدنی حاصل آید و نه اجتماعی که کمتر و ناقص‌تر از آن بود» (فارابی، ۱۳۵۹: ۲۵۳-۲۵۱). فارابی اجتماع یا به تعبیر دقیق خود او، مدینه‌ای را که راه نیل به «سعادت» در پیش گرفته باشد را مدینه فاضله می‌نامد (همان: ۲۵۵). مدینه فاضله تمام قوام و استواری خود را از فردی ممتاز و آراسته به «فضائل نظری و اخلاقی» که فارابی وی را «رئیس اول» می‌نامد، اخذ می‌کند. رئیس اول کسی است که سعادت و راه وصول به آن را می‌شناسد. فارابی می‌نویسد:

وضع رئیس مدینه، که در آنچه ویژه اوست اکمل افراد و اجزاء مدینه بود و برای او از بین آنچه افراد دیگر با او مشارک بوند برترین و کاملترین آن بود (همان: ۲۶۱).

رئیس اول چونان قلب در بدن می‌ماند و از این رو سبب «تکوین سایر اعضاء و حصول قوت‌های اعضاء بدن» می‌شود و چنانچه «عضوی از اعضاء تن مختل گردد، اوست که مدد می‌دهد تا آن اختلال بواسطه آن امداد مرتفع گردد» (همان). از این رو رئیس اول مخدومی است که کارکردهای سنگینی جهت «اصلاح» و «تربیت» اعضاء مدینه بر عهده دارد. فارابی به دلیل جایگاه خطیر رئیس اول به عنوان «حکمران» در مدینه، در فصل بیست و هشتم کتاب خود، خصوصیات و ویژگی‌های روحی، اخلاقی و جسمی رئیس مدینه را بر می‌شمرد تا ممتاز بودن وی از هر جهت آشکار شود (همان: ۲۷۷-۲۷۰). با توصیفات بسیار مختصر بیان شده، روشن



می‌شود که مفهوم «سیاست» در اندیشه فارابی ارتباطی وثیق با مفهوم «هدایت» و «سعادت» دارد. این هدایت و وصول به سعادت جز به واسطه «رئیس اول» که خود صاحب «فضایل اخلاقی» است، و به «اصلاح» اعضای مدینه می‌پردازد، محقق نخواهد شد.

اما در میان شریعت نامه نویسان، شاید مهمترین اندیشمند ابو حامد محمد غزالی باشد. وی مقوله سیاست را ذیل کتاب «احیاء علوم الدین» طرح می‌کند، که این خود شاید گویای نوع نگاه غزالی به مفهوم سیاست باشد. وی اعمال دنیا را در کتاب احیاء به سه قسم تقسیم می‌کند. در نظر او برترین اعمال آدمی، اصول این اعمال، یعنی سیاست است. وی در این باره چنین می‌نویسد: و اشرف این صناعات، اصول آن است و اشرف اصول آن سیاست است به سبب تألیف و استصلاح. و از برای این معنی، صناعت سیاست آن اقتضا می‌کند از کمال متکلف سیاست که صناعات دیگر اقتضا نکند. و به سبب آن، صاحب سیاست صناعات دیگر را هر آینه خدمت می‌فرماید (غزالی، ۱۳۶۴: ۴۴).

بر این اساس مشخص می‌شود که در نظر وی سیاست نه عملی در کنار دیگر اعمال، بلکه فراتر از آنهاست. پایه‌های سیاست در نظر او توحید، اجتناب از معاصی و عمل به واجبات و امور شرعی می‌باشد. از آنجا که در نظر او سیاست باید به «اصلاح»، «امر به معروف و نهی از منکر» و «تربیت» انسان‌ها بپردازد، «عاملان سیاست» که شامل انبیاء، خلفا و سلاطین، علما و واعظان می‌شود، اهمیت می‌یابند (همان: ۴۵). سیاست در کتاب احیاء ذیل «علوم معامله» که خود زیرمجموعه «علوم دینی» است، طبقه‌بندی شده، و به این صورت از «علوم غیردینی» جدا افتاده است (همان: ۴۷). غزالی سیاست را در کنار «عبادات» و «علوم دینی» می‌نشاند و به کار می‌برد، و با برجسته نمودن جایگاه «عاملان سیاست» و «وظیفه خطیر» اصلاح و «امر به معروف و نهی از منکر» را در جامعه بر عهده سیاست قرار می‌دهد.

در میان سیاست‌نامه‌نویسان بدون شک خواجه نظام الملک طوسی جایگاهی ویژه دارد. سنت سیاست‌نامه نویسی که با عنوان اندرزنامه‌نویسی نیز از آن یاد می‌شود، عموماً بر خلاف دو قلمرو پیش گفته، ناظر به سیاست عملی است و مخاطب خود را سلاطین و «حکمرانان» قرار می‌دهد. با این حال نگاه این چنینی به سیاست در متن اندیشه مسلمانان، سبب تهی شدن آن از «ارزش» نمی‌شود. سیاست‌نامه خواجه نظام الملک اصالت را به «حکمران» می‌دهد و او را مورد خطاب اندرزها و نصایح خود قرار می‌دهد. او بحث‌های اصلی و نسبتاً نظری خود را در فصول اول تا سوم سیاست‌نامه طرح می‌کند. خواجه نظام الملک قدرت پادشاه را از جانب

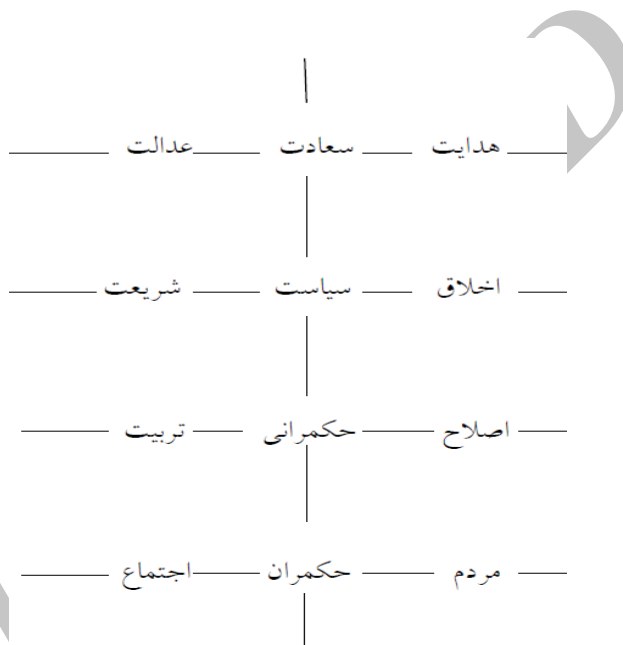


خداوند می‌داند و معتقد است، ایزد وی را از میان خلق برگزید و «او را به هنرهای پادشاهانه و سیرتهای ستوده آراسته گرداند» (طوسی، ۱۳۷۵: ۱). پادشاه در نظر خواجه صاحب «فضائل اخلاقی» خدادی است. در نظر او «عصیان و استخفاف» بندگان بر شریعت، سبب از میان رفتن «پادشاهی نیک» خواهد شد و مردم چنین نعمتی را از دست خواهند داد (همان: ۲). البته پادشاه با این خصوصیات و چنین جایگاهی، وظایفی سنگین بر دوش دارد، که مهمترین آن اجرای «عدالت» می‌باشد. خواجه فصل دوم و سوم سیاست‌نامه را به عدل و اینکه حاکم باید به «مظالم مردم بنشیند» اختصاص می‌دهد. البته او وظایف دیگری چون «پژوهش کردن و بر رسیدن کار دین و شریعت» را نیز ذکر کرده و برای آن اهمیت قائل شده است (همان: ۲۱-۶ و ۷۰). خواجه نظام الملک طوسی هر چند بر سیاست عملی تاکید دارد، اما بر اهمیت «شریعت و دین» در حکمرانی تاکید بسیار می‌کند. اهمال حکمران و اهمال مردم اجتماع در انجام وظایف دینی شان، به صورت جداگانه قدرت پادشاه را زائل و سامان نیک پادشاهی را مختل می‌کند.

با بررسی مختصر چگونگی کاربرد «سیاست» در جریان‌های اصلی اندیشه سیاسی مسلمانان می‌توان به واسطه روش فروکاستگی پدیدارشناسانه، شبکه مفهومی مفهوم سیاست را به نوعی ترسیم نمود که جایگاه متمایز سیاست در متن اندیشه مسلمانان آشکار شود. به نظر می‌رسد با تاملی ژرف بر دیدگاه‌های سیاسی اندیشمندان مسلمان که در اینجا به صورت مختصر بیان شد، می‌توان مفهوم هم‌خانواده‌ای و پایه‌ای «سیاست» را در مفهوم مهم «حکمرانی» جستجو نمود (مفهومی که در برابر مفهوم قدرت دولتی در متن زبانی علوم سیاسی قرار می‌گیرد). حکمرانی آنگونه که در زمینه اندیشه مسلمانان به کار می‌رود، در معنای «اصلاح از بالا به پایین اجتماع مبتنی بر ارزش‌های اسلامی» فهمیده می‌شود. و اینگونه است که مفاهیم هم‌سایه‌ای «اصلاح» و «تربیت» همواره با مفهوم «حکمرانی» عجین شده‌اند، به صورتی که هر جا «حکمرانی» در معنای یاد شده مدنظر قرار بگیرد، حتماً سخنی از «اصلاح» و «تربیت» نیز بیان شده است. مفهوم «حکمرانی» خود بر مفهوم هم‌خانواده و پایه‌ای «حکمران» قوام می‌یابد. در اشاره مختصری که به آراء هر سه اندیشمند بزرگ مسلمان شد، شاید مهمترین نکته تاکید بر «حکمران» جامعه با طرح کلید واژه‌های مختلف رئیس اول، عاملان سیاست و پادشاه بوده باشد. در واقع حکمران جامعه حامل معنای سیاست و کارکردهای اصلی آن است، و به تبع او مفاهیمی هم‌سایه چون «اجتماع» جایگاه می‌یابند و معنادار می‌شوند. مفهوم «سیاست» با توجه به مفاهیم پایه‌ای و هم‌خانواده خود که اشاره‌ای به آن‌ها شد، ارتباطی وثیق با «اخلاق»



و «شریعت» پیدا می‌کند، به گونه‌ای که بررسی سیاست در متن اندیشه سیاسی مسلمانان بدون توجه به این مفاهیم ممکن نیست. مفاهیم هم‌خانواده اما تاثیر پذیر از مفهوم سیاست، بر اساس آنچه در آراء سه اندیشمند مسلمان نشان داده شد، مفاهیمی چون «سعادت»، «هدایت» و «عدالت» خواهند بود. در واقع تصور نمودن مفاهیمی چون سعادت، هدایت و عدالت، مفهوم امر سیاسی را در زمینه اندیشه مسلمانان به ذهن متبادر خواهد نمود.



شبکه مفهومی پدید آمده به خوبی نشان می‌دهد که «سیاست» در متن اندیشه مسلمانان چه معنایی به خود می‌گیرد. به این صورت به خوبی می‌توان تمایز بنیادین این فهم از سیاست، با فهم سیاست در چارچوب مفهومی - زبانی «علوم سیاسی»، در زمینه صورت خاص زیستن غربی را نشان داد. نکته ضروری قابل ذکر آن است که شاید نگارندگان در نوع چینش مفاهیم در شبکه مفهومی بیان شده دچار اشتباهاتی شده باشند، که بسیار محتمل به نظر می‌رسد. امکان رخ دادن چنین اشتباهی اهمیت ندارد، مهم آن است که ما درک شبکه‌ای از مفاهیم و کیفیت استعمال شان داشته باشیم. بر این اساس ممکن است با تغییر نگاه، مفاهیم در شبکه بالا و پایین شوند و همان‌طور که گفته شد، شبکه‌های مفهومی متعددی شکل بگیرد، اما نباید بافت مفاهیم در هم تنیده شده گسسته گردد. از این رو شاید بهتر باشد شبکه‌های مفهومی را فرضی عنوان کرده و در نظر بگیریم.



فهم یک مفهوم در شبکه مفهومی خود، با محدود نمودن «امکان‌های اندیشه‌ای» پژوهشگران سبب می‌شود، او معنای واژگان و کلمات را آنگونه که در زمینه زبانی شان استعمال می‌شوند، در یابد. در نظر داشتن شبکه مفهومی جهت فهم یک واژه از آن جهت اهمیت دارد که، آن‌هایی که در زمینه خاص، واژه‌ای را برای خود معنادار می‌کنند، بواسطه شبکه مفهومی شکل گرفته در مسیری خاص قرار می‌گیرند که از همان ابتدا نوع تحلیل، نوع فهم، نوع مسئله، نوع راه حل و راهکار و حتی نوع و کیفیت پاسخ شان معین و مشخص می‌شود.

نتیجه‌گیری

مفاهیم و واژگان آنگونه که استعمال می‌شوند، معنادار خواهند شد. بنابراین برای فهم مفهومی که از معنای آن ناآگاهیم لازم نیست و نباید به تعاریف کلی و ثابتی که از مفاهیم، عموماً در کتب لغت موجود است، مراجعه کنیم. چرا که چنین روشی معنای واژه مدنظر را بر ما آشکار نخواهد کرد. یک واژه تنها در آن شیوه که انسان‌ها آن را در بازی زبانی خود به کار می‌برند، معنادار می‌شود. از این رو محتمل است که مفهومی واحد، معانی متفاوتی در بسترها و زمینه‌های مختلف زبانی به خود بگیرد. اما ما برای فهم این تفاوت‌ها چه می‌توانیم انجام دهیم؟ بر اساس روش «فروکاستگی پدیدارشناسانه» باید مفهوم را در شبکه‌ای از مفاهیم هم‌خانواده و هم‌سایه پایین آوریم، تا در نوع درک شبکه‌ای و نظام‌مند نسبت به مفاهیم، مفهوم مورد نظرمان معنای مبتنی بر کاربرد خود را پدیدار کند. این روش خصوصاً برای آن دسته از پژوهشگران و محققین ضرورت دارد که طالب شناخت مفاهیم، نظریات و ادبیات علمی مربوط به زمینه و بستر زبانی ناآشنا می‌باشند. پژوهشگران می‌توانند با کشف و ترسیم «شبکه مفهومی فرضی» که در آن مفهوم مورد نظرشان قرار گرفته، مفاهیم متعدد را بواسطه شیوه کاربرد و استعمال شان در زمینه زبانی خاص فهم نموده و معنادار نمایند.



پی‌نوشت‌ها

۱. از مسائلی که در شناخت مفاهیم مطرح می‌کنند، این است که مفهوم مدنظر چه تحولاتی را به لحاظ تاریخی پشت سر گذارده، با چه مفاهیمی تعامل و همراهی دارد و با چه مفاهیمی در تضاد قرار می‌گیرد. عدم فهم واژه‌ها در بازی‌های زبانی شان ما را در پاسخ به هر سه پرسش ناکام می‌گذارد. زمانی که معنا یا معانی یک مفهوم مشخص نشده باشد، این سوالات نیز معنای خود را از دست خواهند داد؛ تعامل مفهومی با چه مفهومی؟ تضاد مفهومی با چه مفهومی؟ و تحول مفهومی از چه مفهومی به چه مفهومی؟
۲. در اندیشه ویتگنشتاین بازی زبانی «شامل زبان و کنش‌های بافته شده در آن» می‌شود که مجموعاً سبب تفاوت قواعد و ویژگی‌های یک بازی زبانی با بازی دیگر می‌گردد (ویتگنشتاین، ۱۹۸۹، ۷).
۳. هوسرل با شعار معروف «باید به سوی خود چیزها رفت» (zu den sachen selbst) در پی استوار ساختن دانشی مطلق و یقینی چون دکارت بود. از این رو سعی داشت با معلق گذاشتن و یا در پرائنتر قرار دادن تمام آنچه که وی پیرایه‌های اندیشه می‌دانست، به سوی خود چیزها و یا به تعبیر او نمودها رود و نسبت به آن‌ها آگاهی پیدا کند، تلاشی که البته پس از وی دوامی نداشت.
۴. با بازخوانی ویتگنشتاین در کتاب «در باب یقین» در خواهیم یافت، او نیز به نوعی بحث رتبه‌بندی عمودی بین گزاره‌ها را در یک بازی زبانی مطرح می‌کند. او در آنجا با زیر سوال بردن استدلال مور مبتنی بر قرار دادن «دانستن در برابر شک نمودن» در مقام محاجه با شکاکان معتقد می‌شود که باور یقینی به نقش آن باور در مجموعه باورهای ما بر می‌گردد، یک عقیده در حالتی یقینی است که بتوان برای توجیه عقاید دیگر به آن متوسل شد، اما خود نیاز به توجیه نداشته باشد (ویتگنشتاین، ۱۳۷۹: ۱۹۲، ۱۱۰)، البته این شکل یقینی بودن در بازی‌های زبانی مختلف، متفاوت خواهد بود (همان: ۲۰۴). به این واسطه می‌توان گفت ویتگنشتاین نیز به نوعی چینش گزاره‌های یک بازی زبانی از بنیادین تا غیر آن را به صورت طولی مورد اشاره قرار می‌دهد. این نکته شاید از آنچه که ما در این نوشتار در رابطه با مفاهیم هم خانواده و هم سایه در راستای فروکاستگی پدیدارشناسانه مطرح نمودیم، دور باشد، اما نمی‌تواند بی‌ارتباط هم باشد. چرا که اگر بتوان در میان گزاره‌های یک بازی زبانی قائل به مراتب شد و شبه شبکه‌ای این چنین جهت استوار ساختن معنایی گزاره‌ها ترسیم نمود و تثبیت بعضی گزاره‌ها را منوط به گزاره‌های دیگر کرد، جهت فهم مفاهیم در یک زمینه خاص نیز می‌توان مفاهیم متشکل آن را حداقل در قالب آنچه که ما هم خانواده نام نهادیم، در چنین شبکه‌ای قرار داد.
۵. در این بخش چون هدف اصلی ما پرداختن به آراء سیاسی اندیشمندان مسلمان نیست، از اشاره تفصیلی به اندیشه‌های متفکران مطرح شده، خودداری می‌شود و تنها آن نکات و اصولی که در ترسیم نمودن شبکه مفهومی مفهوم سیاست در متن اندیشه مسلمانان اهمیت دارد، برجسته شده و مورد بررسی قرار می‌گیرد. البته لازم به ذکر است نکته یاد شده، به معنای ذبح نمودن اندیشه‌ها و مختل نمودن ساختار فکری اندیشه اندیشمندان مورد بررسی نیست، بلکه مسئله در رعایت اختصار و پرداختن به موضوعاتی است که تحقیق پیش رو دنبال می‌کند.



منابع

پیرس، دیوید (۱۳۸۷) ویتگنشتاین، مترجم، نصرالله زنگویی، تهران: انتشارات سروش
طوسی، خواجه نظام الملک (۱۳۷۵) سیاست نامه (به اهتمام عباس اقبال آشتیانی)، تهران: انتشارات اساطیر
فارابی، ابونصر محمد (۱۳۵۹) اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، مترجم، سید جعفر سجادی، تهران: انتشارات
طهوری
غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۵۲) احیاء علوم الدین، مترجم، مؤید الدین محمد خوارزمی، تهران: انتشارات
علمی و فرهنگی

نقیب‌زاده، میر عبدالحسین (۱۳۸۷) نگرش‌های فلسفی قرن بیستم، تهران: انتشارات طهوری
ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۷۹) در باب یقین، مترجم، مالک حسینی، تهران: انتشارات هرمس
هارتاک، یوستوس (۱۳۵۱) ویتگنشتاین، مترجم، منوچهر بزرگمهر، تهران: انتشارات خوارزمی
David Kishik, Wittgenstein on Meaning and Life, *Philosophia* 2008; 36:111
Ludwig Wittgenstein, “*Philosophical Investigations*” translated by G. E. M. Anscombe
(Basil Blackwell Ltd, 1989)
Ludwig Wittgenstein, “*Wittgenstein’s Tractatus*” translated by Duncan Richter (A
Student’s Edition, 2009)



فصلنامه علمی-پژوهشی

۱۶

دوره پنجم
شماره ۱
زمستان ۱۳۹۱

Archive of SID